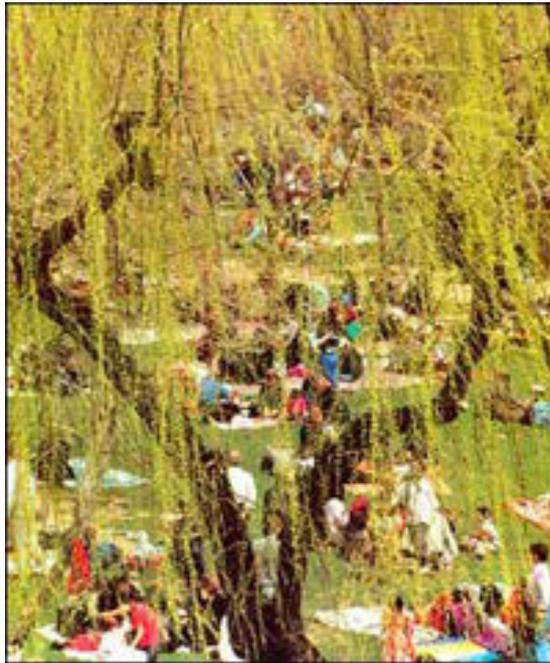


سیزده نوروز



دروغ اول آوریل یا سیزده نوروز!

در ایران، اولین نشریه‌ای که «دروغ اول آوریل» را، «دروغ سیزده نوروز» کرد، روزنامه‌ی «نبرد» خسرو اقبال بود که «محمود تفضلی»، «جواد فاضل»، «حسن ارسنجانی»، «جهانگیر تفضلی»، «اسماعیل پوروالی» و سه چهار تن دیگر بودند که شماره‌ی سیزده فروردین سال ۱۳۲۲ خورشیدی روزنامه‌ی «نبرد» را یک پارچه به صورت درآوردند. مطلبی بسیار خواندنی از ماهنامه‌ی «روزگار نو» اردیبهشت ۱۳۷۰

بخش آغازین مطلب، نوشته‌ی زنده یاد «اسماعیل پوروالی» سردبیر این نشریه است. و بقیه مطلب را «عبدالمجید مجید فیاض»، صاحب امتیاز روزنامه‌ی «هیرمند» نقل کرده، که زمانی با یکدیگر همکاری داشته‌اند.

قضیه‌ی شوخی یا دروغ اول آوریل که در فرانسه به آن «ماهی آوریل» *Poisson d'avril* می‌گویند و اول آوریل با یک روز اختلاف، مصادف با سیزده نوروز ما است، ماجرای است که ریشه‌ی آن از فرمانی آب می‌خورد که در حدود نیم قرن پیش، از طرف «شارل نهم»، پادشاه فرانسه صادر شده است. در واقع این پادشاه که فرزند «هانری دوم» و «کاترین دومدیسسی» است، با آن که چهارده سال به ظاهر سلطنت کرده ولی معروف است که جز اجرای اوامر مادر، به کار دیگری نپرداخته‌است. یکی از این اوامر، موضوع تغییر آغاز سال بوده، از اول آوریل به اول ژانویه. یعنی از ماهی که مقارن عید پاک است - روز رستاخیز عیسی

پس از به صلیب کشیدنش - به ماهی که متعاقب میلاد مسیح می‌آید و اگر روز نوئل یا کریسمس که برای تولد عیسی در نظر گرفته شده، در ۲۵ دسامبر، ثابت است، روز عید پاک که اولین یک‌شنبه‌ای است که از آغاز بهار متعاقب بدر کامل ماه (شب چهارده) فرا می‌رسد، ثابت نیست و بین ۲۲ ماه مارس تا ۲۵ آوریل جا بجا می‌شود.

این تغییر آغاز سال که عملاً ارج و منزلت روز اول آوریل را به روز اول ژانویه منتقل کرده بود، آن‌چه برای روز اول آوریل، در مقابل آن همه بزن و بکوب‌ها و عیدیه‌ها و هدایایی که قبلاً در چنین روزی رد و بدل می‌شد، بجا نهاد، چیزی در حد شوخی و مسخرگی و دست انداختن این روزی شد که با یک فرمان از اعتبار افتاده بود. ادامه‌ی این شوخی‌ها به تدریج تبدیل به این راه و رسم شد که مردم در چنین روزی با دروغ‌هایی سر به سر هم بگذارند و به این دروغ‌ها نیز نام «ماهی آوریل» بدهند.

چرا ماهی آوریل؟!



از دید مردم زمین، در ماه آوریل، خورشید در منطقه البروج (مسیر بیضی شکل حرکت انتقالی زمین که به دوازده قسمت شده است) از برج معروف به برج «حوت» به معنی «ماهی» درمی‌آید و وارد برج «حمل» به معنی «بره» می‌شود.

این رسم پا گرفته، در میان مردم سابقه‌ای شد برای روزنامه‌های قرون بعد و رادیو و تلویزیون‌های سالهای اخیر که دنبال این سنت را بگیرند و گاهی این دروغ‌گویی‌ها تا جایی پیش بروند که کفر همه را در بیاورند. چنان که رادیوی «فرانس انتر» در پاریس در دهه‌ی شصت در اوایل آوریل به شنوندگان خود خبر داده بود که یک هواپیمای «گالاکسی» که گنجایش هزار مسافر را دارد، قرار است در روز اول آوریل جماعتی را مجانی برای دو روز به نیویورک ببرد و برگرداند. کسانی که مایل به شرکت در قرعه‌کشی این مسافرت بی‌خرج هستند، باید از ساعت یازده صبح روز اول آوریل در زیر برج ایفل اجتماع کنند. در آن روز چند هزار نفری به عشق سفر به آمریکا در آنجا گردآمدند. وقتی در هوای توفانی آن روز، همه از دم مثل موش آب‌کشیده شدند، تازه فهمیدند که با دروغ اول آوریل سر و کار داشته‌اند.

ارتباط دروغ سیزده با دروغ اول آوریل

در ایران، اولین نشریه‌ای که دروغ اول آوریل را دروغ سیزده نوروز کرد - که یک روز با اول آوریل فاصله دارد - روزنامه‌ی «نبرد» خسرو اقبال بود که محمود تفضلی، جواد فاضل، حسن ارسنجانی، جهانگیر تفضلی و من (اسماعیل پوروالی) و سه، چهار تن دیگر در آن قلم می‌زدیم. ما شماره‌ی سیزده فروردین سال ۱۳۲۲ شمسی روزنامه‌ی «نبرد» را یک پارچه به صورت دروغ درآوردیم. یکی از این دروغ‌ها، نطقی بود از هیتلر که در آن بحبوحه‌ی جنگ، دستور آتش بس می‌داد و این مژده‌ای بود که همه‌ی مردم از پیر و جوان، زن و مرد و بزرگ و کوچک را خوشحال می‌کرد. در کنار این دروغ شادی‌دهنده، دروغ آزاردهنده‌ای که در آن روز بساط سیزده نوروز خیلی‌ها را به هم ریخت، خبر فوت «حاج محتشم السلطنه» رئیس مجلس وقت بود که چون در بین مردم تهران بخصوص بازاریها وجهه و احترام و اعتباری خاص داشت. هزارها نفر راه خانه‌ی او را درپیش گرفتند تا در مراسم تشییع جنازه‌اش شرکت کنند. دروغ بدعاقبتی که بعد‌ها به گرفتاری «خسرو اقبال» و «جهانگیر تفضلی» انجامید، خبر پیمان سرّی تقسیم ایران، بین انگلیس و شوروی بود که متفقین زمان جنگ که ایران در اشغال آنها بود، آن را یک عمل تحریک‌آمیز علیه دولت‌های شوروی و انگلیس و به نفع آلمان هیتلری تشخیص دادند. دروغ اول و دوم، کار من بود و دروغ سوم، کار «حسن ارسنجانی»، که دولت، آن را بهانه‌ی مناسبی برای توقیف دراز مدت روزنامه‌ی «نبرد» تشخیص داد. ما به ناچار به دنبال گرفتن امتیاز دیگری رفتیم که «ایران ما» نام گرفت. با این که در روزنامه‌ی «ایران ما»، دیگر ما به دنبال دروغ سیزده نرفتیم، ولی این کار ما سرمشقی شد برای بسیاری از روزنامه‌های تهران و شهرستان‌ها که مدت‌ها دست از سر دروغ سیزده بر نمی‌داشتند و آقای «مجید فیاض» که چندی پا به پای ما، در تهران در روزنامه‌های «نبرد» و «ایران ما» قلم زده بود، وقتی تصمیم گرفت که در مشهد روزنامه‌ی «هیرمند» را به راه بیندازد، این سوقات را با خود به قلمرو امام رضا هم برد. که شرح آن را از لندن برای ما فرستاده‌است.

نامه‌ی «مجید فیاض» اندر باب دروغ سیزده و اول آوریل به «اسماعیل پوروالی»



دوست عزیز!

... در یکی از نوشته‌های شما اشاره‌ای به دروغ اول آوریل شده بود که یک سنت اروپایی است و هنوز هم رواج دارد. من به یاد دارم که شما گردانندگان «ایران ما» این رسم هیجان‌انگیز را با چاشنی ایرانی وارد مطالب روزنامه‌ای ایران کردید و نیز می‌دانم که بعضی از جراید و مجلات نیز این کار شما را تقلید کردند. امی به یاد ندارم که هیچ‌یک از آنها روی من اثر گذاشته باشد. یکی از شگردهای روزنامه‌نگاری که من از گردانندگان «ایران ما» آموختم و بعد در روزنامه‌ی «هیرمند» که همیشه در ذهن من، نوچه‌ی مجله‌ی «بامشاد» بود، به کار بردم، همین دروغ‌گویی‌های اول آوریل (سیزده نوروز) بود که سه سال متوالی در شماره‌ی مخصوص سیزده نوروز هر سال با موضوعی تازه و ابتکاری به چاپ رسید و همه ساله موجب بحث و جنجال و مورد توجه عموم قرار گرفت و مدت‌ها مایه گرمی گفتگوهای محافل و مجالس بود و یک بار قضیه به نخست‌وزیر و چند روز بازداشت من کشید که تصور می‌کنم از لحاظ رابطه با تاریخ مطبوعات شهرستان‌ها، شایسته‌ی چاپ در یکی از شماره‌های «روزگار نو»، خصوصاً مقارن با آوریل خواهد بود. از نظر من سه دروغی که به مناسبت سیزده نوروز در «هیرمند» چاپ شد و در شهر مشهد و استان خراسان و حتی تهران تبدیل به یک «قضیه» گشت و باصطلاح مثل توپ ترکید، هنوز هم قابل بازگویی و خواندنی خواهد بود.

نخستین دروغ



نخستین دروغ سیزده نوروز که ما در هیرمند به کار گرفتیم، احتمالاً در سال ۱۳۳۸ به چاپ رسید. در آن سال‌ها ما، در مشهد یک شخصیت جالب و دوست‌داشتنی داشتیم که یک استوار نیروی هوایی، از تیپ «هاردی»، همبازی «لورل» بود. قدی بلندتر از او و پوست و گوشتی ملایم‌تر و اخلاقی خوش و طبعی شوخ داشت. برخوردهایش صادقانه و باصفا بود. از کسانی که برغم او «آقاصفت» بودند، بی‌ریا مطالبه‌ی پول می‌کرد و هر چه به او می‌دادند، می‌گرفت و به قول خودش خرج بچه‌هایش که چند بار دوقلو به دنیا آمده بودند اختصاص می‌داد. اما بلافاصله برای جبران این محبت برایشان سیگار، ورق بازی، مشروب، که به مناسبت شغل خود و ارتباط با مستشاران آمریکایی نیروی هوایی تهیه‌اش برای او آسان بود، می‌آورد و معمولاً ضرر می‌کرد و غالباً وجوهی را که با یک سلام نظامی و یا حرکت دوستانه از این و یا آن به او می‌رسید، بین کسانی که از خودش مستحق‌تر بودند، تقسیم می‌کرد.

او با همین حرکات و موتورسیکلت پر سر و صدایش که گاهی سوار بر آن در صف مقدم اسکورت شاه و ملکه و شاهپورها و زمانی جلوی اتوموبیل استاندار یا نایب‌التولیه و تقریباً در همه‌ی تشریفات رسمی و نیمه‌رسمی دیده می‌شد، برای مردم مشهد، فردی شناخته شده و مشخص بود. او با همه شوخی می‌کرد و به همه اجازه می‌داد که با او شوخی کنند. من از او عکسی خواستم که در «هیرمند» چاپ کنم و به او گفتم قصد دارم به مناسبت سیزده نوروز با او شوخی کنم و دروغی در رابطه با او بنویسم و او از فرط بی‌غمی و بی‌خیالی بدون آن که سؤالی بکند به من اجازه داد که هر چه دلم می‌خواهد بنویسم و به چاپ برسانم.

عضلات نرم و برجسته‌ی سینه‌ی او مرا به فکر انداخته بود که دروغی در رابطه با تغییر جنسیت ناگهانی این شخصیت سرشناس و استوار معروف نیروی هوایی تنظیم کنم و انتشار بدهم. من این دروغ را چنان با آب و تاب پروراندم که واقعاً عامه خوانندگان «هیرمند» و به تبع آنها مردم عادی آن را باور کرده بودند و هر شماره‌ی روزنامه‌ی روز سیزده در دامنه‌ی «کوه سنگی» که آن روز مهمترین گردشگاه عمومی مشهد بود، تا سی تومان خرید و فروش شد. متأسفانه به نسخه‌های روزنامه‌ی هیرمند دسترسی ندارم که عین نوشته را منعکس کنم. به طور خلاصه، مطلب چنین تنظیم شده بود که:

شب پیش فلانی به‌طور ناگهانی احساس کرده‌است که جنسیت او در حال تغییر قرار گرفته و به توصیه اطباء شهر به بیمارستان شاه‌رضای مشهد انتقال یافته و هم‌اکنون گروهی از جراحان زیر نظر پرفسور «بولون» بلژیکی، جراح معروف و استاد دانشکده‌ی پزشکی خراسان سرگرم عمل هستند که از این تغییر جنسیت جلوگیری کنند اما آنها این دگرگونی را بعید نمی‌دانند و

به همین دلیل عده‌ای از مشاورین طبی و حقوقی از هم اکنون در اتاق مجاور اتاق عمل به مشورت نشسته اند که در صورت تغییر جنسیت او، تکلیف دوقلوهای متعدد فلانی و رابطه‌ی پدر و فرزند، تکلیف رابطه‌ی زوجیت و خدمت سربازی و سابقه کارش چه خواهد شد.

اضافه کرده بودم که خبر نگار «آسوشیتدپرس» امروز صبح خودش را از تهران با قطار به مشهد رسانده و لحظه به لحظه، واقعه را برای خبرگزاری خود گزارش می‌دهد. فرماندهی نظامی استوار مذکور به زحمت توانسته است از میان جمعیتی که در پشت در و دیوار بخش جراحی بیمارستان شاهرضا به انتظار نتیجه‌ی کار گرد آمده‌اند، بگذرد و خود را به اتاق مشاوره برساند. با انتشار این خبر در مجله‌ی «هیرمند» و انتقال سینه به سینه و زبان به زبان آن در شهر و به کارگیری اسم پرفسور «بولون» و اشاره به حضور فرمانده نظامی، اجتماع کثیر مردم در اطراف بخش جراحی و خبرنگار «آسوشیتدپرس» دروغ سیزده ما، در حد یک خبر واقعی انعکاس یافت و تا روز بعد که استوار ما سوار بر موتورسیکلت پر سر و صدای خود همه خیابان‌های شلوغ شهر را زیر پا گذاشت، کمتر کسی در صحت این خبر تردید داشت. هنوز هم خاطره‌ی این شوخی به یاد جوان‌های هم‌سن و سال آن روز استوار سرشناس ما، پدر چند دوقلو باقی‌ست.

دروغ دوم

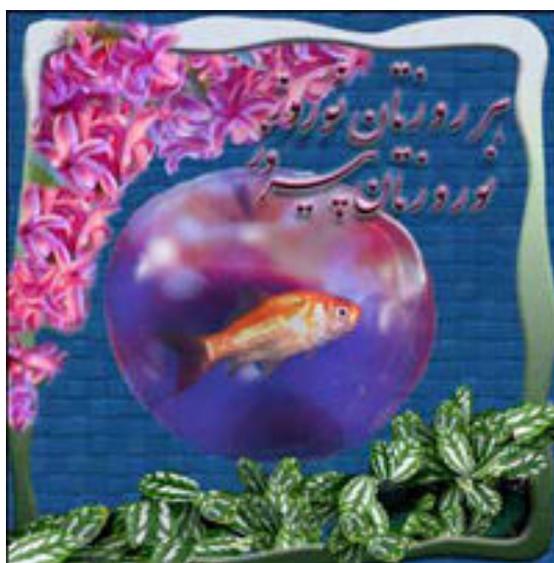


دروغ دوم در گرمی بازار زمین شهری و شهرک‌سازی و خرید و فروش اراضی مرغوب استان قدس که چشم طمع بساز و بفروش‌های تهرانی هم به دنبال آن بود، انتشار یافت. مرحوم «محمد مهران» نایب‌التولیه استان قدس در واگذاری رایگان اراضی استان قدس که با سرقتی در بازار، معامله می‌شد، سعه‌ی صدر داشت. در آن زمان چشم همه‌ی زمین خوارهای مسافر و مجاور باغ «مصطفی‌خانی» دوخته شده بود که در نیش خیابان «احمدآباد» و فلکه‌ی دوم، واقع بود. شایع بود که پاره‌ای از صاحب منصبان دایره‌ی اراضی با بندو بست های متداول، قصد دارند این باغ را به صورتی که جای اعتراض فضولباشی‌ها نباشد، به

یاران خود واگذار نمایند. من از این شایعه بهره گرفتم و چون می‌دانستم که چشم‌ها به دنبال این زمین است، مطلبی را به صورت آگهی مزایده با شماره‌ی اداری و تاریخ و قید دو حرف (ش. آ) در ذیل آن تنظیم و در وسط روزنامه چاپ کردم که آستان قدس، باغ مصطفی‌خانی را از طریق مزایده و طبق ضوابط اجاره‌ی زمین، برای ایجاد مسکن واگذار می‌کند. علاقمندان باید فلان مبلغ به حساب فلان بانک بریزند و اوراق شرکت در مزایده را دریافت و پیشنهادات خود را تا ساعت هشت بعد از ظهر روز چهاردهم فروردین به دفتر آستان قدس که برای دریافت آنها باز خواهد بود تسلیم نمایند.

خدا می‌داند که چه غوغایی برپا شد. حدود ساعت دوازده صبح، پدرم که از صاحب منصبان عالی‌رتبه‌ی آستان قدس بود، با عصبانیت بسیار به سراغ من آمد و مرا به شدت مورد اعتراض قرار داد. هنوز ننشسته بود که تلفن زنگ زد. مرحوم مهران بود. صدایش می‌لرزید. گویی می‌خواست گریه کند. مؤدب ولی گله‌مند با صدای بلندش اعتراض می‌کرد که این چه دروغی است... و می‌گفت تو شهر را به سر من شورانده‌ای از چپ و راست از تربت‌حیدریه و بیرجند تلگراف می‌رسد و جمعیتی کثیر، نامه به دست، توی صحن اداره‌ی آستان قدس راه عبور مرا به اتاق کارم بسته‌اند. بانک ما را سؤال پیچ کرده‌است که کدام حساب و چه فرمی؟ از تهران کارمندان دربار، دوستان دور و نزدیک روزنامه‌نگارها و شخصیت‌های مختلف زنگ می‌زنند و تقاضا دارند که مهلت بیشتری قائل بشویم تا آنها هم بتوانند در مزایده شرکت کنند. چون طبق فرمان همایونی فروش این باغ بدون اجازه‌ی ایشان ممنوع بوده و از این قبیل اعتراض‌ها کهتا من توانستمست دروغ اول آوریل را به او تفهیم کنم نه از شدت عصبانیت پدرم کاسته شد و نه از دلتنگی او که عاقبت، کاسه کوزه‌ها بسر پدرم شکست و عرصه چنان تنگ شد که تقاضای بازنشستگی کرد.

دروغ سوم



دروغ سوم یکی از شاهکارهای من در روزنامه‌نویسی بود و از شیوه‌های شیرین شما مایه می‌گرفت...

سال‌ها بود که دولت طبق تصویب نامه‌ای، خرید و فروش مشروبات الکلی را در شهرستان‌های مشهد، قم و ری ممنوع کرده بود. اما مشهد ما مثل همین روزها که علی‌رغم چوب و فلک و شلاق و شدت عمل کمیته‌ها و دادگاه‌های منکرات، هر نوع مشروبی در هر کجای شهر، خرید و فروش می‌شود، همه جا مشروب می‌فروختند و بیش از همه «یروانت» ارمنی در مغازه‌ی مارس، حاشیه‌ی خیابان پهلوی و صدق‌می‌شهری، با تقدیم پنج ریال برای هر بطری، حق حساب آژان، بقیه معاملات را رها کرده و از جاسازی درون مغازه، هر نوع مشروبی را بیرون می‌کشید و به دست مشتری می‌داد.

من در یکی از سرمقاله‌های «هیرمند» به این تصویب‌نامه‌ی بی‌اعتبار تاخته بودم که خاصیتی جز محروم کردن شهرداری مشهد از عوارض فروش مشروبات الکلی ندارد و متعاقباً در شماره‌ی سیزده نوزده تصویب نامه‌ای را با قید شماره و تاریخ از قول هیئت دولت، جعل و چاپ کردم و نوشتم که: «هیئت وزرا در جلسه‌ی عمومی روز سیزده فروردین تصویب‌نامه‌ی شماره فلان را که به موجب آن خرید و فروش مشروبات الکلی در شهرستان‌های مشهد، قم و ری ممنوع شده بود، لغو کرده‌است. انتشار این خبر با آن فرم تقلید شده از متن تصویب‌نامه‌ی هیئت وزرا سبب شده بود که زودتر از همه «یروانت» ارمنی و فروشندگان دیگر مشروبات الکلی قضیه را باور کنند و با شادمانی و چراغانی، موجودی مشروبات را از پستوها به پشت شیشه‌ی ویتترین‌ها منتقل سازند و در جواب اعتراض آژان‌ها نسخه‌ای از روزنامه‌ی «هیرمند» را ارائه بدهند و البته به زودی چوبش را بخورند و مشروباتشان به غارت برود.

لحظاتی چند پس از انتشار «هیرمند» حتی این خبر به حوزه‌های مذهبی می‌رسد بدون تحقیق کافی، فرض را بر صحت قرار داده و یک سلسله تلگراف‌هایی بین بعضی از علمای مشهد و قم و دکتر علی‌امینی، نخست‌وزیر وقت مبادله می‌شود و به این تصمیم هیئت دولت اعتراض به عمل می‌آید. دکتر امینی هم بدون توجه به علت انتشار چنین دروغی آن را نوعی توطئه علیه خود می‌پندارد و از طریق سازمان امنیت دستور بازداشت مدیر و توقیف روزنامه‌ی «هیرمند» را ندیده و نسنجیده صادر می‌کند. من در دفتر وکالت‌م نشسته بودم که «سیف‌الدینی» راننده‌ی سرهنگ منوچهر هاشمی، رئیس ساواک خراسان وارد شد و مؤدبانه خواهش کرد که فوراً برای ملاقات «جناب سرهنگ» همراه او بروم. ناگزیر این دعوت محترمانه را که می‌دانستم به زودی بازگشت ندارد، پذیرفتم. سید جلال‌الدین تهرانی، استاندار خراسان که با پدرم دوست بود و به من نیز محبت داشت، اجازه نداده بود که در این خصوص با او مذاکره‌ای بشود. من یکی دو روز بازداشت شدن را کیفر شلوغ‌کاری خودم می‌دانستم اما بیش از آن

را تحمل نکردم و به سرهنگ هاشمی پیغام دادم که حق ندارد با یک وکیل دادگستری چنین رفتاری داشته باشد... و او فوری به دیدن من آمد و خواهش کرد بیست و چهار ساعت دیگر به او مهلت بدهم تا خودش مستقیماً با تهران تماس بگیرد و قضیه را حل کند و مدعی بود که چون روابط او با سید جلال به هم خورده در کار هم کارشکنی می‌کنند... بعدها دکتر علی امینی در جواب نامه‌ای به من نوشت که انتشار آن تصویب نامه‌ی جعلی و دروغ سیزده، او را با مشکل‌ترین مسائل دوره ریاست‌الوزرائیش رو به‌رو کرده بود.

عبدالمجید مجید فیاض

صاحب امتیاز روزنامه‌ی «هیرمند»

مطلب «دروغ اول آوریل یا سیزده نوروز!» از ماهنامه‌ی «روزگار نو» اردیبهشت ۱۳۷۰ گرفته شده‌است.

بخش آغازین مطلب، نوشته‌ی زنده یاد «اسماعیل پوروالی» سردبیر این نشریه است. و بقیه مطلب را «عبدالمجید مجید فیاض»، صاحب امتیاز روزنامه‌ی «هیرمند» نقل کرده، که زمانی با یکدیگر همکاری داشته‌اند.

روز سیزده نوروز، روز طلب باران



در ایران باستان و در دوران کهن این سرزمین، سیزدهمین روز از سال جدید را روز طلب باران برای کشتزارهای نورسته در بهار می دانستند و فلسفه‌ی بیرون رفتن از خانه و گذراندن روز در دشت و دمن و صحرا نیز بر همین اساس بوده‌است.

در ایران باستان، روزهای ماه، هر کدام نامی ویژه داشته‌اند، چنان که روز سیزده فروردین متعلق به ایزد باران بوده که آن ایزد «تیر» یا «تیشتری» می نامیده‌اند. در اسطوره‌های باستانی چنین آمده که این ایزد در هیأت اسبی، با دیو خشک‌سالی و خشکی که دیو «اپوش» نام دارد درگیر نبردی سرنوشت‌ساز است. چنان که اگر در این نبرد شکست بخورد، بلای خشکی و خشک‌سالی بر سرزمین ما نازل می‌شود. در اثر کم آبی و بی‌آبی، گیاهان و درختان می‌خشکند و زندگی انسان، گیاه و حیوان در مخاطره می‌افتد و اگر بر دیو خشک‌سالی پیروز گردد، سرسبزی، فراوانی محصول را به ارمغان می‌آورد. اهمیت چنین پدیده‌ای برای کشوری که با کمبود آب رو به رو است کاملاً قابل درک است. پس برای پیروزی خدای باران بر دیو خشک‌سالی، و شکست او به دست ایزد «تیشتر»، لازم بود که همه در نماز و نیایش دعا کنند و از او نام ببرند. برای برگزاری چنین سنتی در روز سیزدهم فروردین ماه مردم به دشت و صحرا و کنار چشمه و جویبار می‌رفتند و به نیایش می‌پرداختند. روز سیزدهم نوروز گویا روز رسمی همه‌ی مردم برای طلب باران در نقاط مختلف ایران بوده‌است. در بسیاری از روستاها هنوز هم در فصل تابستان مراسمی برای طلب باران برپا می‌شود که تمام افراد در آن شرکت می‌کنند. از جمله مراسم این روز، انداختن سبزه است در آب روان جویبارها که نمادی است از دادن فدیة به ایزدبانوی آب، «آناهیتا» و ایزد باران، «تیر» یا «تیشتری». از آنجایی که «آناهیتا» ایزد باروری نیز بوده با این کار دانه‌های بارور را به او باز می‌گردانند تا موجب برکت و پرباری محصولات و زمین‌های کشاورزی شود.

مردم در نیمروز سیزدهمین روز نوروز در دشت و دمن، گوسفند بریان کرده و پس از شکست دیو خشک‌سالی «اپوش»، آن را به فرشته‌ی باران هدیه می‌کردند. سنت خوردن غذا در دشت و صحرا در چنین روزی، نشانه‌ی همان فدیة دادن به ایزد باران است تا کشت‌های نودمیده را سیراب کند. همچنین گره‌زدن دو شاخه‌ی سبزه و یا گیاه، نمادی است از پیوند زن و مرد و تداوم نسل انسان. در این روز و به پاس پیروزی «تیر» یا «تیشتر»، مردم به جشن و پایکوبی می‌پردازند. بازی‌های گوناگون همچون گردو

بازی، تخم مرغ بازی، الک دو لک، کُستی گیری، اسب سواری و انواع بازیهایی که در آن برد و باخت منظور می‌شود در روز سیزده معمول بوده و در راستای فلسفه‌ی وجودی چنین روزی برگزار می‌گردد. زیرا یادآور نبرد و کشمکش است که میان ایزد باران و دیو خشک‌سالی وجود داشته. به ویژه اسب‌دوانی که پیروزی اسب برنده در مسابقه یادآور پیروزی و نبرد اسب ایزد باران است.